



---

# کاربردشناختی دموکراسی در پیوند با مدیریت اجتماعی

---



احمد علینقی

۱۳۹۸/۰۴/۰۸

## فهرست مطالب

۲	.....مقدمه
۲	.....تاریخچه دموکراسی
۳	.....مفهوم شناسی دموکراسی
۴	.....مبانی نظری دموکراسی
۵	.....حاکمیت مردم
۷	.....مردم سالاری - حقوق انسانی
۷	.....انتخاب و تصمیم
۹	.....آزادی و برابری مردم
۹	.....نسبی گرایی با رد مطلق گرایی
۱۱	.....عارضه های دموکراسی و مخالفت ها
۱۴	.....دموکراسی توده گری (عارضه جامعه)
۱۶	.....دیکتاتوری اکثریت (عارضه جامعه)
۱۸	.....همپوشانی دموکراسی با مدیریت اجتماعی
۲۱	.....تبیین نقش مردم در جامعه
۲۳	.....سیر دموکراسی انسان محور به نیکبختی اجتماعی

## مقدمه

دموکراسی سازه‌ای بسیار قدیمی و از دوران کهن باب می‌باشد. اما در طول اعصار تا به امروز، دموکراسی مفاهیم متعددی بر خود گرفته و قرائت‌های مختلفی از آن را در دست داریم. و دلیل اینکه این سازه اجتماعی تا امروز دوام آورده و هنوز هم بعنوان یک شیوه یا برنامه حکومتی مقبول می‌باشد، صرفاً به خاطر «ماهیت مردم محوری» و «انعطاف ساختاری» آنست. لذا می‌بینیم در هر دوره با تغییر بافت هویتی و قالب‌گیری در شرایط بومی- زمانی، گونه‌ای با مفهوم و ساختاری جدید بر خود می‌گیرد. می‌دانیم بسیار الگوهای حکومتی در دنیا بوده‌اند که امروز مرده یا کمرنگ شده‌اند. اما دموکراسی با محوریت مردم و احترام به منزلت انسانی، هنوز هم یک الگوی حاکمیتی سرزنده و کارساز شمرده می‌شود و کاربری زیادی در جوامع دارد. البته از آن روی که بشر بنابر غریزه فطری- حیوانی بسیار خودکامه و جاه طلب می‌باشد، لذا پیوسته این سازه را بنابر میل خود عوض نموده و مفاهیم انحصاری و میلی خویش را بر ساختار آن می‌گنجانند. اما پرمسلم است که دموکراسی فقط و فقط یک مفهوم دارد و قرائت‌ها و برداشت‌های گوناگون از آن اصالت اجتماعی و مقبولیت مردمی ندارند. چه آنکه به گمان نویسنده، مفهوم ناب آن با اصالت احترام به نقش و جایگاه انسانیت و کرنش در برابر مقام بشریت صرفاً همان الگویی است که در جوامع پیشرو و پیشرفته در جهان کنونی جریان دارد. و دیگر ساختارها در پوشش ایدئولوژیک و حکومت محور، هرگز دموکراسی نامیده نمی‌شوند.

## تاریخچه دموکراسی

در کنار سبک‌های حکومتی و رژیم‌های سیاسی متفاوت در دنیا، دموکراسی از ریشه کهنی در تاریخ برخوردار بوده و بنابر مستندات موجود نخستین تجربه دموکراسی در یونان و روم اتفاق افتاده است. هردوت تاریخ نویس یونانی و خیلی از فلاسفه اروپایی، یونان را مهد دموکراسی معرفی کرده و وقوع دموکراسی در یونان را به حدود پانصد سال پیش از میلاد مسیح ارجاع می‌دهند. روش اداره این شهر مبنی بر اولین گونه از دموکراسی، اعمال نظر و مشارکت کلیه شهروندان بعنوان اعضای قوه مقننه در کلیه تصمیمات بود. به همین دلیل نوع دموکراسی در آتن را دموکراسی مشارکتی یا مستقیم نامند. این امر مشارکت همگانی و مستقیم نیز بیشتر به سبب کمی وسعت آتن و جمعیت محدود آن دولت- شهر بوده که غالباً کمتر از ده هزار نفر می‌شدند، علاوه بر آن، همه افراد جامعه مثل خردسالان، زنان و بردگان از هیچ حقی برخوردار نبودند و امکان اداره شهر با مشارکت جمعیت اندک بالغ مرد(با شرایط مخصوص) تقریباً سخت نبود. جمهوری

روم نیز از قرون ششم تا نخستین قرن قبل از میلاد (عصر جمهوری: ۵۱۰ ق. م. تا ۲۷ ق. م.) با برخی از جنبه‌های دموکراسی آشنایی داشت و روش دموکراسی مستقیم نیز در آنجا آزمایش شده بود. ولی دموکراسی در آن سرزمین چندان موفق نگردید و پس از قریب ۵۰۰ سال به دوران امپراتوری ورود پیدا کرد. اگرچه دموکراسی در آن دوران کهن، حکومت مردم نامیده می‌گردید و مردم بطور مستقیم در سرنوشت خود دخالت داشتند. ولی با این وجود دموکراسی زوایای تاریک و مبهم زیادی هم داشت. در دموکراسی آتن و روم ضمن آنکه سرمایه داران و اشراف از حقوق سیاسی فراوانی برخوردار بودند، ولی طبقات پایین حق اندک و زنان و بردگان هیچ حقی در تعیین مقدرات خویش نداشتند.

در برابر آن روزگار با مختصات ویژه، در دنیای امروز و با الغای برده‌داری و ارزش‌گذاری بر مقام زن و حرمت بر مقام انسانیت، مناسبات دموکراسی نیز بمانند دیگر امور جامعه‌ی تغییر یافته و دموکراسی ماهیتی مطابق با عصر کنونی را در خود گرفته است. امروز مفاهیم جدیدی جایگزین مفاهیم قدیمی گردیده و دموکراسی سبک و سیاق جدیدی پیدا کرده است. بدین لحاظ است که اندیشمندان انواعی از دموکراسی با قسم کلاسیک و معاصر (مدرن) و با مختصات متغیر و گوناگون را مطرح نموده‌اند.<sup>۱</sup>

## مفهوم شناسی دموکراسی

می‌دانیم تاریخ بشریت انباشته از سبک‌ها و الگوهای مختلف، متضاد و متعارض حکمرانی می‌باشد و بشریت اقسام متنوعی از حکمرانی را تجربه کرده است. مونتسکیو در کتاب روح القوانین سبکهای حکومتی را بطور کلی در سه دسته به صورت زیر تقسیم نموده است (ص ۹۳ و ۹۴):

**حکومت مشروطه:** حکومتی است که یک نفر حکومت کند. ولی بوسیله و تحت سلطه قوانین ثابت و معین.

**حکومت استبدادی:** حکومتی است که یک نفر به تنهایی حکومت کند و بدون قانون و بدون قاعده هر چیزی را مطابق اراده و هوس خود انجام دهد.

**حکومت جمهوری:** حکومتی است که تمام ملت یا قسمتی از ملت زمام امور را بدست دارد. این طرز حکومت دموکراسی است. در دموکراسی ملت از یک لحاظ فرمانروا و از لحاظ دیگر فرمانبردار است. ملت نمی‌تواند فرمانروا

---

۱ - نویسنده مقاله در نظر ندارد انواع دموکراسی را بیان نماید. زیرا که اولاً مقاله پیش‌رو این سیر را دنبال نمی‌کند. و دوم آنکه مستندات زیادی در این مورد موجود است.

باشد مگر بوسیله آراء خودش که عبارت از اراده او می‌باشد. پس اراده ملت خود ملت است. حب جمهوریت در دموکراسی همان حب دموکراسی است و حب دموکراسی همان حب برابری و مساوات است (مونتسکیو، ص ۱۴۴). صرف نظر از بیان مونتسکیو، شفاف‌ترین معنا از دموکراسی منتسب به ابراهم لیکلن می‌باشد. او دموکراسی را «حکومت مردم، به وسیله مردم و برای مردم» تفسیر نمود. و به واقع حاکمیت دموکراسی که مشخصاً در گروهی خواست و تمایل اکثریت جامعه می‌باشد، «حکومت اکثریتی» نامیده می‌شود. ولی در عین حال اقلیت‌ها نیز طبق اصولی معین تابع اکثریت هستند و حقوق آنان براساس قوانین مدنی محفوظ می‌باشد و مطلقاً راه ستم بر آنان باز نیست. این موضوع موید آنست که دموکراسی در ذات مفهومی خود، بهترین نوع حکمرانی و انتخاب حکمران بشمار می‌رود و سازوکارهای حراست از منافع عمومی و ایجاد فضای برابری و مساوات یا همان عدالت اجتماعی را در جامعه منظور می‌دارد.

## مبانی نظری دموکراسی

دموکراسی بنابر خمیرمایه واژگانی و محتوی مفهومی، سازه‌ای اجتماعی است که بر بردار سیر کیفیتی جامعه دلالت دارد. دموکراسی قالبی از مجموعه پیش‌بینی و پیشنهادها برای اجرای مشارکت عموم مردم در هدایت و سوگیری جامعه است. الگویی از مبانی و اصولی که شیوه و کیفیت برنامه مشارکتی مردم در انتخاب فرد راهبر جامعه را کانالیزه نموده و بصورتی وزین و هماهنگ، برنامه همسویی و همکاری تمامی آحاد جامعه را در جهت پیاده سازی تمایلات و مطالبات همگانی، آراسته و مشخص می‌نماید. اما از آن روی که بسیار دیده شده دموکراسی به بازی گرفته می‌شود و طی فرایندهای مکارانه توده‌های مردم خودشان عامل انتخاب یا پیدایش دیکتاتورهای می‌شوند. لذا باید گفت دراصل، دموکراسی راستین خط روشنی از خرد و دانایی را در جامعه ترسیم می‌کند. و اگر دموکراسی به این هدف بنیادی خود نرسد، بدون شک استبداد و دیکتاتوری در لفافه دموکراسی حلول می‌کنند. از این رو برخی براین باور هستند که عموم مردم شایستگی انتخاب رهبر جامعه را در فراگردهای بدون واسطه ندارند و نمی‌توان رای همگانی را رای مطلوب و احسن پذیرفت. براین مبنا و با توجه به مفهوم رای مردم و اسلوب مشارکت مردم در فرایندهای انتخاب، مفهوم عملی دموکراسی کلاً بر دو دسته مشخص تقسیم می‌شود:

**دموکراسی مستقیم:** این نوع از دموکراسی سبکی است که انتخاب و تصمیمات بطور جمعی و در فراگردهای مستقیم و بدون واسطه گرفته می‌شود. این گونه دموکراسی نخستین دفعه در یونان و روم عرضه شد. در این نوع دموکراسی آحاد جامعه که شهروند نامیده می‌شوند، طی فرایندهای هماهنگ و تعریف شده، برای بررسی سیاست‌ها و گرفتن تصمیمات مهم به‌طور منظم گرد هم می‌آیند. ولی در جوامع امروزی و با وجود افزایش جمعیت که دیگر

توده‌های مردم نمی‌توانند بطور مستقیم در همه فعل و انفعالات جامعه دخالت نمایند، این نوع دموکراسی کمرنگ شده و کاربرد زیادی ندارد. هرچند که بازهم در برخی مواقع جنبه‌های دموکراسی مستقیم اعمال می‌شوند. برگزاری همه‌پرسی در سطح ملی برای مسائل مورد اختلاف، نمونه‌ای از دموکراسی مشارکت مستقیم است.

**دموکراسی غیرمستقیم:** این نوع از دموکراسی که دموکراسی نمایندگی نامیده می‌شود، بدین معناست که تصمیمات مربوط به جامعه بدست نمایندگان منتخب از طرف مردم تعیین می‌گردد. در این قسم دموکراسی مردم دخالت مستقیم در امور انتخاب و تصمیمات اجتماعی ندارند. بلکه افراد نخبه و کاردان در فرایندهای انتخاباتی، برگزیده و در مجلس یا قوه مجریه گنجانده می‌گردند. بهترین روش در این نوع دموکراسی رجوع به احزاب و انتخاب افراد از طریق احزاب است. زیرا در این قسم، احزاب برنامه و ماموریت خود را مشخص نموده و مردم نیز تقریباً با چشمان باز و درک موقعیت و شرایط، دست به انتخاب نماینده می‌زنند. کشورهای پیشرو در جهان از این قسم بهره می‌برند و فعالیت حزبی و انتخاب شایستگان، برترین مزیت در این نوع دموکراسی است.

دموکراسی با دو صورت فوق، دو برنامه با یک هدف را نشان می‌دهند. و هدف در دو حالت مشارکت مردم در امور اجتماعی است. ولی طریقه مشارکت بر دو قسم می‌باشد. ولی اینکه کدامیک بر دیگری ارجحیت دارد و یا اینکه کدام یک به نفع اجتماعی بیشتری می‌رسد، موضعی قابل بحث است. اصل مسلم آنست که دموکراسی باید ضامن تامین اصولی مسلم باشد. اصولی که نفع همگانی را در جامعه دنبال کنند و جامعه را در سیر پدram و آبادانی سرزمینی قرار دهند. این اصول مسلمه با شرح زیر شالوده نظری و عملی دموکراسی شمرده می‌شوند:

## حاکمیت مردم

برخلاف الگوهای حکومتی متعدد و متنوع در تاریخ بشریت، دموکراسی نقطه عطف موضوع فرمانروایی و حاکمیت در تاریخ کلان است. زیرا که نشانه بارز دموکراسی دخالت موثر مردم در تعیین سرنوشت خودشان است. البته این واژه «دخالت» یقیناً با واژه «حاکمیت» فرق دارد و «دخالت موثر مردم» نیز با «حکومت قطعی مردم» تفاوت اساسی دارد. پس منظور از حاکمیت مردم در فحوی دموکراسی، هرگز حکومت مستقیم و مستقل تمامی مردم نیست (دموکراسی مستقیم). در دموکراسی اصولی و اثربخش، حاکمیت مردم در حد دخالت برای تعیین نمایندگان خبره و متخصص تعریف می‌گردد (دموکراسی غیرمستقیم). و به همین دلیل است که شعار «حکومت مردم بر مردم» اصلاً درست نبوده و کلام اگوست کنت که حاکمیت مردم را یک دروغ ننگ آور اعلام می‌دارد، یک حقیقت منطقی و عقلانی است. پس نباید با شعارهای اغوا کننده و فریبنده مردم را گول زد. مشارکت مردم در محتوی قاب دموکراسی صرفاً در انتخاب نمایندگانشان برای راهبری و مدیریت جامعه است. راندمان دموکراسی نیز اینست

که در همه حال نمایندگان اکثریت مردم بر کرسی رهبری بنشینند و نفع همگانی را دنبال کنند. چراکه در هر شرایط و در هر زمان و مکان، حقوق همه مردم یکسان بوده و هیچ تفاوتی مابین حقوق شهروندی مردم (اقلیت و اکثریت) وجود ندارد. علاوه آنکه در چارچوب دموکراسی شرایط و قوانین در همه حال، مهیای عوض شدن جایگاه افراد در موقعیت اثرگذاری و کسب مقام قدرت است. و چه بسا افراد جامعه در بزنگاه‌های مختلف در اکثریت و اقلیت قرار گیرند. دموکراسی فضایی است که قدرت سیاسی در آن چرخش صادقانه و رضایت‌آمیز دارد و در همه حال مردم بر تقدیر خودشان احاطه دارند. در فضای دموکراسی بمانند کشورهای توسعه یافته، مقوله اکثریت و اقلیت و یا این فرد و آن فرد و یا این گروه و آن گروه، مطلقاً مبتنی بر نژاد، دین، اصول و مفاهیم شکننده وفاق و اتحاد اجتماعی نیست. بلکه معیار در هویت اکثریت و اقلیت در دموکراسی واقعی و راستین، دقیقاً و یقیناً اندیشه، نگرش و راهکارهای گروه نخبگان برای بهینه نمودن جریان مدیریت جامعه است. پیوسته میدان رقابت برای کلیه نخبگان با هر دیدگاهی در جایگاه نمایندگان مردم باز بوده و هر گروه و فرد با ارایه طرح و برنامه بهتر برای مدیریت جامعه، بر مسند قدرت می‌نشینند. این جابجایی نخبگان در دستگاه دولتی (حاکمیت) و چرخش قدرت در بین مردم، هویت واقعی و اصیل دموکراسی شمارش می‌گردد.

این چرخش قدرت نشان از آن دارد که موازین حکمرانی نباید بصورتی باشند که عده‌ای بتوانند با مجوزهای قانونی (طراحی موازین انحصاری و گروهی) و غیرقانونی (تهدید و ارباب) حاکمیت مستمر برای خود برقرار نمایند. در حقیقت مکانیسم حکمرانی و سازوکارهای قانون گذاری نباید راه را برای بازی با دموکراسی فراهم نمایند. بدان معنا که نباید فضای جامعه و چرخش قدرت به بازی گرفته شوند و گروهی انحصارطلب و اقتدارگرا با تحریک هیجانی و موج سواری در جامعه میداندار انحصاری بر مناصب قدرت بمانند و راه ورود دیگر گروه‌ها یا افراد با تفکرات دگرگرا و مخالف را ببندند. اینان دیکتاتورانی هستند که با ریزش استبداد و بستن جامعه، انحصار تمامیتی خود را بر مردم تحمیل می‌گردانند. آنان بواسطه نفوذ در ذهن اکثریت جامعه و دستیابی به عدد بیشتر یا بستن تمامی مجاری اعتراض و روشنگری در جامعه، حکمرانی دیکتاتوری خود را نهادینه می‌نمایند. جان استوارد میل در رساله معروف خود با عنوان «درباره آزادی» با صراحت زایدی درباره حدود دموکراسی و آزادی‌های فردی سخن رانده و خطرات حکومت اکثریت یا همان دموکراسی را فارغ از قیود اصول اخلاقی چنین بیان می‌کند: «استبداد و ظلم حکومت‌هایی که ظاهراً طبق موازین دموکراسی و به اتکای آرای اکثریت مردم بر سر کار می‌آیند خطرناک‌تر و زیان‌بارتر از حکومت‌های فردی است، زیرا اگر در حکومت‌های فردی و استبدادی راه گریز و ستیزی باشد. در حاکمیت استبداد و ستم اکثریت بر اقلیت راه ستیز و دادخواهی هم بسته می‌شود و حکومت عدد جانشین حکومت

عدل می‌گردد». اینست که گفتار؛ حکومت اگر بر غافلیت و ناآگاهی مردم باشد قطعاً به استبداد و دیکتاتوری میرسد و مردم خودشان عامل استبداد شمارش می‌گردند، هرگز کلام نادرست و غیرمنطقی نیست.

## مردم سالاری - حقوق انسانی

دموکراسی باید خط سالاری مردم را تامین نماید. سالاری مردم بدان معناست که مردم محور جامعه باشند و اصول اجتماعی باید حفظ منزلت انسانی و تامین حقوق اساسی مردم را پیروی کنند. براین مبنا هیچ حکومتی با هیچ حربه و ترفندی نمی‌تواند حقوق بنیادی اجتماعی (مردمی) را در کشورها نقض یا نادیده گیرد. منافع عمومی (مردمی) در جامعه یا کشورها مشخص هستند و حکومت‌ها حق ندارند با توسل به مصلحت‌های حکومتی و یا باورهای عقیدتی - دینی منافع جمعی و حقوق همگانی یک ملت را تهدید یا محدود نمایند. زیرا براساس مفاهیم جوهری جامعه (اجتماع افراد مختلف) و برنامه دموکراسی در چرخانش جامعه، افراد انحصارخواه و آنانی که پلیدانه مردم را بصورت ابزاری برای پیاده‌سازی منویات و باورهای غلط خود می‌پندارند، در جامعه طرد می‌باشند و در صورت حاکمیت، گروگانگیر مردم یا غاصب بشمار می‌آیند. ایندیرا گاندی نظر دارد: «من به دموکراسی اعتقاد دارم. این اعتقاد نه از جهت خود دموکراسی بلکه از جهت اعتقاد به فرد انسان است. در دموکراسی فرد انسان حقوقی بیش از سیستم‌های دیگر بدست می‌آورد و امکانات بیشتری برای پیشرفت و تکامل خویش دارد. دموکراسی یک راه و روش زندگی است. تصمیمات باید بطور علنی گرفته شود و مردم باید حق انتخاب داشته باشند و بتوانند حکومت خود را به شکلی مسالمت آمیز تغییر دهند».

تضمین حقوق بشر در راستای تعریف جهانی و تعهد به اجرای مفاهیم حقوق بشر، مهمترین ضمانت و تامین کننده دموکراسی در کشورها می‌باشد. و چنانچه حکومت‌های مدعی دموکراسی بر اجرای بدون چون و چرا و کامل حقوق بشر متعهد باشند و مسئولیت اقدامات خود را در برابر جامعه جهانی و مردم هم میهن خود رعایت نمایند. پس بی شک امکان عملیاتی شدن دموکراسی مقدور بوده و اجرای دموکراسی با تامین حقوق کلیه افراد جامعه (اقلیت و اکثریت) قطعی می‌گردد.

## انتخاب و تصمیم

شاید اصلی‌ترین عنصر در کلان مفهوم دموکراسی، موضوع انتخاب باشد. منظور آنست که در چارچوب مفهوم دموکراسی واقعی، انتصاب افراد در مصادر کلیدی برای چرخانش جامعه اصلی غیرقابل قبول تلقی می‌شود. بلکه براساس مفهوم حکومت مردم بر مردم، انتخاب مدیران جامعه و نقشه راه جامعه باید در راستای نیازها و ضروریات مردم باشد. یعنی اینکه مردم خودشان و با انتخاب خودشان مقدرات خویش را تعیین کنند و بر سرنوشت خویش



حاکم باشند. اما راهکار کلان در دموکراسی این نیست که تمامی مردم در اداره جامعه و چرخانش امور کشوری دخالت مستقیم داشته باشند و پیوسته ضمن دخالت در همه امور، در طراحی تمامی سیاست‌ها انتخاب آنان مدنظر قرار گیرد. بلکه منظور آنست که مردم با بنای کاربست‌های سازگار با فرهنگ ملی و در قالب محیط خود، احراز دخالت خویش را بطور غیرمستقیم ولی اثربخش اجرایی گردانند. بدین لحاظ که طی سازوکاری ویژه و معین که برخاسته از نهاد و پروسه‌های دموکراتیزه (کارکردی بر مبنای دموکراسی) باشد، نمایندگانی را برای مدتی معین انتخاب نمایند تا بر حوزه مدیریت جامعه قرار گیرند و سیاست‌های راهبردی جامعه را تدوین و تعیین نمایند. این فراگرد انتخاب نیز بدان جهت است که مردم خودشان مسلماً تخصص و تبحر در حوزه مدیریت جامعه را ندارند و بهترین راهکرد آنست که نمایندگان کاردان و متخصص آنان بر اریکه حکمرانی جامعه قرار گیرند.

ژوزف شومپتر با پذیرش تمایز بین دو مفهوم از دموکراسی (فرایندهای مستقیم و غیرمستقیم)، کلیات دموکراسی و هدف‌های اجرایی را یکگونه می‌بیند و عینیت کلان دموکراسی را حاکمیت مردم می‌داند. مراد او از دموکراسی نوعی روش سیاسی است. یعنی نوعی نظم نهادی برای ورود به عرصه تصمیمات سیاسی از طریق واگذارن قدرت تصمیم در کلیه امور به افراد معینی که موفق شده‌اند آرای مردم را در انتخابات به دست آورند. تعریف او در این راستا، دو بعد رقابت و مشارکت را توجیه می‌کند. او می‌گوید: «دموکراسی فقط به این معنا است که مردم می‌توانند کسانی را که بر آن‌ها حکومت می‌کنند، بپذیرند یا رد کنند. نه این که مردم در مفهوم مشخصی از واژه‌های مردم و حکومت عملاً خودشان حکومت کنند. در واقع دموکراسی حکومت سیاست مداران است.» در این وضعیت شومپتر از دموکراسی متکی به رهبری یا نخبه‌گرایی رقابتی دفاع می‌کند و بر نفی آشکار ارکان آموخته‌های کلاسیک (خیر عمومی و اراده عمومی) تأکید می‌ورزد.

ساموئل هانتینگتون در کتاب «موج سوم» بیان می‌نماید: «در اواسط سده بیستم و در بحث‌های مربوط به معنای دموکراسی سه برداشت عام جا باز کرده است. شکل حکومت در مفهوم دموکراسی، منابع قدرت بر پایه مقاصدی که حکومت در پیش می‌گیرد و سوم بر مبنای شیوه و روال کاری که در تشکیل حکومت به کار گرفته می‌شود تعریف شده است. در تعریف دموکراسی وقتی دشواری جدی و ابهام پا به میان می‌گذارند که بخواهیم از منابع قدرت حکومت و یا مقاصدی که حکومت در پیش دارد بهره گیریم.» او دموکراسی بر مبنای روال کار را می‌پذیرد و تعریف شومپتر را از دموکراسی بهترین می‌داند و اضافه می‌کند: «پس از جنگ جهانی دوم در بین افراد سرشناس از جمله صاحب نظران، درباره معنای دموکراسی بر مبنای منبع (منابع قدرت حکومت) و یا هدف (مقاصدی که حکومت در پیش دارد) بحث‌های متعددی در گرفت. اما بیشتر صاحب نظران دموکراسی را بر مبنای نظریه شومپتر یعنی همان شیوه و روال کار پذیرفتند این رویکرد در دهه ۱۹۷۰ مبحث غالب در بین اندیشمندان بود.»

## آزادی و برابری مردم

هر جامعه انسانی بنا بر ماهیت خود که جمع انسان‌ها با باورها و عقاید مختلف را شامل می‌گردد، یقیناً نیازمند آزادی با تمامی مفاهیم عرفی در جهان امروز می‌باشد. آزادی آن چیزی نیست که حکومت‌ها یا افراد حاکم، بنا بر فهم، نیاز و باورهای عقیدتی خود بدان عمل کنند و جامعه را با اصول اعتقادی خود اداره نمایند. همانطور که جامعه سازه‌ای متشکل از افراد متفاوت با گوناگونی فکر، نژاد، دین، اقلیم و فرهنگ زیستی می‌باشد. پس همه افراد جامعه برابری عمل در جامعه دارند و هیچ فرد و نهاد حکومتی حق اجتماعی ندارند تا با وضع قوانین انحصاری و زورگویانه و با ایجاد قوانین و قواعد خودفهمانه و ضداجتماعی، ممنوعیت و محدودیت را بر جامعه بریزند و مردم را عاصی گردانند. چراکه ذات دموکراسی با اصول مردم محورانه، فرقی را مابین فرمانروا و نهادهای حکومتی با تمامی مردم (با هر نوع عقیده، باور دینی و اندیشه) نمی‌پذیرد و افراد جامعه دقیقاً یکگونه بوده و از حقوق همسان برخوردارند. جان لاک معتقد است: «آزادی فرد هرگز به این معنی نیست که فردی بتواند به حقوق و آزادی‌های افراد دیگر تجاوز کند یا در آنچه متعلق به خود او و جامعه اوست تصرفات و تغییراتی زیانبار بوجود آورد».

## نسبی‌گرایی با رد مطلق‌گرایی

اگرچه مطلق‌گرایی از پیشینه مطولی در تاریخ کلان برخوردار است و اصولاً بینش و فرهنگ اجتماعی مردم در دنیای قدیم حول مطلق‌گرایی چرخش داشت. اما تحولات نظام اجتماعی در تاریخ نشانه از آن دارد که با دگرش در تاریخ فکر بوده که تحول اساسی در نظام زیست بوجود آمده و جهان شاهد فراگشتی عظیم و بنیادی در طول حداقل سه دهه اخیر گردیده است. چه اگر تفکر مطلق‌گرایی در حافظه تاریخ بشریت حفظ می‌شد و ذهن انسانی با تحول جوهری مواجه نمی‌گردید، پس بی‌شک امکان تغییر و تحول بنیادی عملی نمی‌گردید و جوامع بشری کماکان بر زندگی ابتدایی سیر داشتند. چراکه پرواضح است، ذهن کوتاه فکر به عمل و زندگی کوتاه‌گونه منتج می‌گردد و در مقابل نیز ذهن کاوشگر و ساختارشکن، توانش شکستن سازه‌های قدیمی و فرسوده را دارا می‌گردد و زندگی به نوگرایی و نوسازی می‌رسد. بدین لحاظ نسبی‌گرایی مرز گذار بشر از واماندگی در دنیای قدیم و ورود به دنیای جدید بود. و ظرفیت اندیشه ناب نسبی‌گرایی بود که آدمی را از جهان مندرس و ناتوان نجات داده و به جهان مدرن و حتی فرامدرن امروزی گسیل داشته است. دموکراسی نیز همچون یک سازه اجتماعی با تاریخچه قدیمی، بر این منوال می‌پوید و در همگرایی با فلسفه نسبی‌گرایی در جهان و با نوسازی ساختار درونی بوده که تا امروز ماندگار مانده است. دموکراسی اگر بر ماهیت پیشین خود می‌ماند و انعطاف استحاله درونی را در ذات خود

نداشت، حتما بمانند دیگر الگوهای حاکمیتی و سبک‌های حکمرانی مرده بود و امروز با دفن در جبر و حافظه تاریخ، فقط ردی از آن به یادگار مانده بود.

مطلق‌گرایی توانش‌ها و قابلیت‌ها را کنترل و مهار می‌کند و بعنوان عامل بازدارنده، اجازه عبور از منجلا ب و مرداب همانا‌گرایی و درماندگی و ترخیص در بندر دگر‌گرایی و تکثراندیشی و توانمندی را صادر نمی‌کند. ولی نگاه نسبی‌گرایی با تشکیک و پرسش بر همه چیز، اساس ترقی و خیزش به نوین‌هاست. چه اگر شک نباشد، بیگمان حرکت نیز نیست. دنیای انسانی با تردید ذهن اندیشمندان خوش فکر خود بوده که دنیای قدیم را بشدت واژگون نموده و به تجدد رسیده است. اگر دکارت می‌گوید: «من می‌اندیشم پس هستم». این قضیه دقیقا نشانگر حرکت و اساس دیالکتیک هگلی است. زیرا اگر شک و تفکر نوسازانه وجود نداشت. لذا حتما دگرشدن و نوگرایی مجدد و مجدد نیز حاصل نمی‌گردید. نسبی‌گرایی حتی با تئوری تغییر مداوم و پیوسته در هستی نیز بسیار سازگار و منطبق است. هرچند مطلق‌گرایی با سکون و بی‌جنبشی انطباق دارد و آسیب و زیانباری را پرورش می‌دهد. اما نسبی‌گرایی موتور محرکه عمل‌گرایی و سوگیری به کنش‌های سودمند برای جامعه است. نسبی‌گرایی گفتمان و دستاویزی برای عبور از گذشته و تغییر و تحول به نوین‌ها می‌باشد. و آنانی که با هراس از دگر‌گرایی و دگرش فکر و باور، بر مطلق‌گرایی منحنط اصرار و استوار می‌باشند، همانا کوتاه‌اندیشانی هستند که بر همانا می‌مانند و دیگری را قبول نمی‌کنند. هرچند غرور کاذب ماندن بر همان مطلق و عدم تغییر، باعث شعف و خودستایی ایشان شده و متاسفانه با افکندن قفل بر ذهنشان، تفکرشان نیز مبتلا به زنگار شده است. اما بی‌خردان غافل از آن هستند که ذهن پوسیده هرگز به نوفکری و نوسازی اجتماعی نخواهد رسید. از این رو آنان همیشه در حال درجا زدن و عقب ماندن سیر می‌کنند و پیوسته در نشئه ماندن سیراب می‌شوند. این حکمی برآمده از جبر تاریخ است و فرار از جبر تاریخ ناممکن می‌نماید.

## شاخص‌های دیگر

به واقع برخی صاحب‌نظران حوزه‌های جامعه‌شناسی و علم سیاست و مدیریت جامعه، شاخص‌های دیگری را بعنوان مبانی و اصول بایسته دموکراسی مطرح نموده‌اند. شاخص‌های چون حاکمیت قانون، سکولاریسم، تفکیک قوا، آزادی رسانه، احزاب سیاسی و مشارکت حداکثری مردم از این جمله می‌باشند. این شاخص‌ها ضمن اینکه جزو مبانی دموکراسی محسوب می‌شوند، بلکه اصول دیگری نیز بر این چارچوب قرار می‌گیرند. اما نکته قابل توجه آنست که اگر فضای جامعه برای احیا حکومت مردمی و توجه به نیازهای انسانی آمایش یابد، بیگمان دیگر مشکلی برای پیاده کردن دموکراسی وجود نخواهد داشت و همه موارد ذکرشده، در قالب دموکراسی قرار می‌گیرند. اما آنچه‌ی که بعنوان پیش‌نیاز و آماده‌سازی فضا مورد نیاز است، در این نوشته اشاره و بسط داده می‌شود.

## عارضه‌های دموکراسی و مخالفت‌ها

اینکه براساس مستندات موجود در تاریخ بشری، نخستین تجربه دموکراسی مربوط به دو سرزمین یونان و روم می‌باشد. صرفاً بدان علت است که فلاسفه یونان کهن بواسطه نگرش و دیدگاه متفاوت با نگاه مرسوم در دیگر سرزمین‌ها که بر نابودی و کشتار انسان و انسانیت کوشش داشتند، نگاهی دیگر به زندگی داشتند و مبانی دیگری را به عرصه زندگی بشریت وارد نمودند. در مبحث تبارشناسی دیرینه تاریخی، یونانی‌ها از نگاهی عقلایی بر زندگی و راه زندگی برخوردار بودند. آنان با همراهی اندیشمندان و بزرگان پارسی، نگاهی فرامرسومی به عادات آیینی در فضای جهانی آن روزگار داشتند و عموماً با طرد آیین و هنجارهای متداول دیرین دنیایی، مختصات زیستی دگرسویه و نوینی را بر دنیای آن دوران شایع نمودند. این دو سرزمین با برخورداری از برترین شاخصهای نگرشی-زیستی، گفتمانی دگرگرا را جریان‌سازی می‌کردند. به همین روی فیلسوفان یونانی و پارسی با تکیه بر تسامح و تساهل، شکاکیت فلسفی، اخلاق‌گرایی و اجتناب از برده‌داری، اصولی نوین را برای زنان و وجهه انسانیت و کلا جامعه بینی و اداره جامعه ارایه نمودند. اما در کنار هوش و منش پارسی که نمایه‌های انسانی شگرفی را به غرب هدیه دادند و غربیان نیز این اقتباس فرهنگی و تمدنی را مردود نمی‌شمارند. اما غربیان (خصوصاً یونانی‌ها و رومی‌ها) ملتی بودند که به خوبی توانستند با بستر مناسب در آن دوران و نبود فشار خارجی و هجوم اغیار به وطنشان (چون حمله اعراب به پارسیان)، نمایه‌های زیست اجتماعی را در کتب و دیوان‌های گوناگون انباشته و سرجمع نمایند. لذا می‌بینیم باوجود تاثیرات دانشی و نظرات اندیشمندی پارسیان بر غرب، پایه‌های مردم‌گرایی و اصول انسانی از غرب سربرآورده و غرب طلایه دار مشق انسانیت نویسی و مردم‌منشی می‌گردد.<sup>۲</sup>

و بدینسان مسجل است که با وجود پیدایش دموکراسی در سرزمین‌های غربی، اولین مخالفت‌ها نیز از همان سرزمین‌ها برخاسته می‌گردد. بنابر اطلاعات موجود، آغازین نقد شاخص و منطقی بر دموکراسی مربوط به افلاطون است. گفته می‌شود افلاطون نخستین متفکر ضد دموکراسی در سرزمین دموکراسی بود. او برآن بود که اکثریت جاهل و عوام و همچنین آدمیان ناصالح مطلقاً شایسته حکمرانی نیستند. این مخالفت بدان جهت است که دموکراسی با مفاهیم ابتدایی و سرزمینی یونان، شیوه و سبکی مستدلانه و منصفانه بنظر نمی‌آمد. و اینکه دموکراسی از روز ازل مورد نقد افراطی و سخت‌قرار گرفته، فقط به سبب آن بوده که دموکراسی در ذات طبیعی اولیه خود محتوی چشمگیر و ارزنده‌ای نداشته و بسیار مبتدی و ساده‌انگارانه تصور می‌گردید. از بعد تحلیل محتوا

---

۲ - درباب تبادل دانش و تفکر مابین ایران و یونان، نویسنده این مقاله در کتاب «مدیریت دولتی با مفاهیم ساخت‌گرایی- با رهیافتی به پارس کهن» به چند مورد از اقتباس اندیشمندان غربی از فرهنگ دانش و علمی پارسیان اشاره شده است.

و بررسی واژه شناختی، دموکراسی لغتی برگرفته از زبان یونانی و ماهیتی ریشه دار در فرهنگ بومی یونان- غرب دارد. آنتونی آربلاستر در کتاب دموکراسی در مورد معنا و مفهوم دموکراسی می‌نویسد؛ دموکراسی در اصل واژه‌ای یونانی است که از دو واژه کوتاه‌تر «دموس» و «کراتوس» تشکیل شده‌است. هر دو اصطلاح چند معنی دارند:

«دموس» می‌تواند هم به معنای کلیه شهروندانی باشد که در پولیس یا دولت- شهر زندگی می‌کنند و هم به معنای «اراذل و اوباش» یا «توده عوام» یا «قشرهای فرودست» بکار رود.

«کراتوس» می‌تواند هم به معنای «قدرت» و هم به معنای «قانون» باشد که این دو معنای یکسانی ندارند. زیرا می‌توان گروه‌ها یا افرادی را به تصور درآورد که بی‌آنکه به صورت رسمی و مشهود حکومت کنند، دارای قدرت باشند. به این ترتیب، ممکن است در یک دموکراسی صوری که به نظر می‌رسد مردم یا نمایندگان مردم حکومت می‌کنند، توزیع قدرت واقعی کاملاً غیردموکراتیک باشد. یا برعکس، در یک نظام سیاسی که در آن سلطنت یا اشراف به صورت فرمایشی حکومت می‌کنند، شاید این واقعیت آشکار نباشد که قدرت واقعی در دستان مردم است. دموکراسی با مفاهیم بالا عمیقاً دلیل مخالفت از ناحیه بزرگترین متفکر یونانی با نام افلاطون است. البته علی‌رغم مخالفت جدی افلاطون بر دموکراسی، ارسطو نیز در کتاب سیاست با زاویه بسیار کمتری نسبت به افلاطون، دموکراسی را مورد نقادی قرار داده و می‌نویسد: «دموکراسی مظهر حاکمیت طبقه پست جامعه است». لذا با رد دموکراسی و حق انتخاب فرمانروایان توسط توده‌ها، حکومت را امری تخصصی فرض کرده که باید به آگاهان سپرده شود و دانایان را محق به انتخاب فرمانروایان می‌داند. با این حال ضمن اینکه مخالفت ارسطو بسیار نرم و تک بعدی است و اصولاً مقوله انتخاب توده‌ها را زیر پرسش می‌برد. ولی نقد افلاطون بسیار ژرف و وسعت دارد. افلاطون در رساله‌های اپولوژی یا دفاعیه، گرگیاس، کریتون، جمهوری و قوانین، شدت بر دموکراسی می‌تازد و سه دلیل عمده را در مردود شمردن دموکراسی بیان می‌نماید:

۱. توده مردم (یا حتی اراذل و اوباش) عاطفی، متعصب و غیرحرفه‌ای هستند و نباید سرنوشت جامعه را بازیچه هوس توده‌های عوام نمود (توده‌گری).
۲. وقتی که توده مردم بر جامعه غالب شوند، رهبران نیز تحت تأثیر و فشار آنها و برحسب ضرورت مردم، دنباله رو توده‌ها گشته و از نقش رهبری اصلاح‌گرایانه خود غافل می‌شوند (دیکتاتوری اکثریت).
۳. آزادی به عنوان جوهره دموکراسی، عنصر ناسالمی برای جامعه انسانی است. زیرا که آزادی بی‌حد و حصر موجب هرج و مرج و ستیز اجتماعی گردیده و وفاق اجتماعی را سلب می‌کند.

به دلیل اعتقاد بر همین کاستی‌ها و نقایص بر دموکراسی بود که افلاطون صرفاً فیلسوفان را شایسته رهبری سیاسی جامعه می‌دانست و «آکادمی» را برای تربیت حکمرانان شایسته تأسیس کرد. اما درهرحال شایان توجه است که دلایل اول و دوم افلاطون در مخالفت با دموکراسی دقیقاً منطقی و درست می‌باشند. و امروز بعد از حدود ۲۵۰۰ سال صحت گفته‌های افلاطون پابرجا هستند. ولی دلیل سوم که در مورد آزادی بی حدوحصر ذکر شده مطلقاً درست نیست. زیرا که پایه‌های دموکراسی با همپوشانی مدیریت اصولی و کارآمد در جامعه که در بخش بعدی به آن پرداخته خواهد شد، هرگز اجازه بی بندوباری و هرج و مرج در جامعه را نمی‌دهند و جامعه با وجود اصول انسانی- اجتماعی و چینش سامانه‌های نیازی و الزامی در دو وجه انسان و جامعه، اصلاً به بیراهه سیر نمی‌کند. هرچند که باید توجه نمود همین کلام و باور به مخالفت و مبارزه با آزادی حیوانی و بی حدوحصر نزد برخی صاحب نظران و کارگزاران حکومتی در خیلی از جوامع، دلیل و برهانی برای سرکوب و مردودشماری آزادی‌های معمول مدنی و حقوق بشر گردیده است. و آیا غیراز اینست یکی از دلایل عمده و انگیزه اصلی سرکوبگری آزادی‌های شهروندی و قلع و قمع مدافعین حقوق بشر و همچنین ایجاد فضای اختناق و خفقان توسط دیکتاتوران و مستبدان در کشورها(به ویژه حکومت‌های ایدئولوژیک)، استناد به همین استدلال مبارزه با بی بندوباری و منکوب سرکشان مخل جامعه است؟!

چه بسا نظر افلاطون درباره رابطه دموکراسی و بی بندوباری، اصلاً تعریف مشخص و ساختار مفهومی مستحکم و منسجمی ندارد و جامعه مورد نظرش نیز جامعه خودش می‌باشد. جامعه‌ای که قاعدتاً پیش از طرح نمادهای دموکراسی، از هنجارهای زیستی نادرست و تخلفات جنسیتی برخوردار بوده و ارتباطی به دموکراسی ندارد. پس نمی‌توان با هر استدلال غیرمنطقی و ناشایست، آزادی‌ها و کنش‌های مجاز و عرفی در چارچوب نیازهای غریزی- فطری آدمی را مطرود نمود. مدیریت اجتماعی اصولی با مفاهیم درک نیازهای فطری و واقعی انسان و ضرورت به اجرای الزامات اجتماعی، فرجامی از جامعه منسجم و متعادل را نوید می‌دهد. و جامعه نامتعادل و نامتوازن، فضایی است که از نبود مدیریت اصولی و عقلایی برای رفع نیازهای آدمی و تبیین الزامات جامعه رنج می‌برد.

اما اصل قطعی اینست که دموکراسی همانند کلیه سازه‌های اجتماعی ساخت بشر، هرگز بدون عیب و نقص نبوده و یک حقیقت غیرقابل کتمان اینست که مسلماً دموکراسی از آفت و عارضه مصون نمی‌باشد و بر دموکراسی بعنوان سازه اجتماعی می‌توان خدشه وارد نمود. دموکراسی با وجود ماهیت مردم‌گرا، مفاهیم انسان دوستی، نگاه نسبی‌گرایی اجتماعی، تغییر نگرش از جزمیت و متافیزیک به اختیار انسان و زمین، انزجار از انحصار غیرمردمی و واگذاری انتخاب و تصمیم به مردم، بیگمان مورد شبهه از دیدگاه‌های مختلف می‌باشد. اما بدون تردید دو عارضه چشمگیر و پر جلوه بر دموکراسی سایه دارند که به سبب اهمیت شایان این دو، به آنها اشاره می‌گردد:

## دموکراسی توده‌گری (عارضه جامعه)

در عین آنکه ضعفهای دموکراسی در دوران قدیم در بخش‌های بالاتر توضیح داده شد. ولی بدون تردید نقایص دموکراسی در دوران حاضر به گونه‌ای دیگر و تا اندازه‌ای مجزا از آن دوران می‌باشند. یعنی هرچند دوران برده داری بسرآمده و زنان از حقوق اجتماعی و نقش ارزشمندی در جوامع برخوردار می‌باشند. ولی به واقع دموکراسی کماکان نقص ماهیت دارد و امکان سوء استفاده از آن هنوز هم میسر هست. به همین روی امکان نارواسازی از آن بسیار سهل می‌نماید و بسادگی مورد تعرض قرار می‌گیرد. لذا بزرگترین خصیصه منفی و چشمگیرترین ضعف دموکراسی، «مقوله انتخاب» در جوهره آنست. یعنی براساس اصول دموکراسی (که بسیار ارزشمند تصور می‌گردند) مردم عامل انتخاب می‌باشند. توده‌های جاهلی که طبق نظریه افلاطون و ارسطو، هرگز پتانسیل انتخاب‌گری درست و شایسته ندارند و افتادن جامعه در چاه توده‌ها، بزنگاهی غیرقابل اجتناب می‌باشد. این دستاورد جوهری از دموکراسی، ناشی از آنست که دموکراسی مفهومی معین و تعریف شده متقن و الگومند ندارد. یعنی هر کس می‌تواند بنا بر فهم خود، قرائتی شخصی از دموکراسی داشته باشد و تفسیر خودش را بر جامعه تحمیل نماید.

بدین ترتیب است که مهمترین عارضه دموکراسی، سپارش «انتخاب تمام عیار» به توده‌های عوامانه فکر است. این عارضه همان نظریه افلاطون در باب سپردن معیار مدیریت جامعه به مردم عوام است. عوامی که بی‌تردید به دلیل نداشتن درک مطلوب از مفهوم مدیریت‌گرایی اجتماعی، مشخصا نیز قابلیت انتخاب مدیرارشد یا رهبر جامعه را نیز ندارند. و همین ضعف فطری و طبیعی در بین عوام جامعه (مردم) سبب بروز حکومت‌های استبدادی و دیکتاتوری در جوامع می‌باشد. در فضایی که مردم توان تجزیه و تحلیل و تبیین درست و ژرف از وضعیت جامعه ندارند. لذا مسلم است که هر کس می‌تواند با تبلیغات و شعارهای بدون پشتوانه و تهی، به رهبری و حاکمیت برسد. یعنی دیکتاتورها می‌توانند با قبضه کردن جامعه و تبلیغات گسترده و با انواع اهرمهای دیکتاتورمنشی، منویات و تمایلات فردی خود را بر جامعه اشاعه دهند و جامعه را در دست گیرند. به همین دلیل است که جورج برنارد شاو نویسنده ایرلندی بیان می‌دارد: «حکومت استبدادی را بت‌ها تشکیل می‌دهند و حکومت دموکراسی را بت پرستان». و از این رو است که در قرن بیست و یکم و عصر روشنگری، خیلی از جوامع بشری گرفتار دیکتاتورهای رنگارنگ می‌باشند. و جالبتر آنکه تمامی مستبدین و دیکتاتورها با پوشش دموکراسی بر کرسی می‌نشینند و بر جامعه قفل می‌زنند. آیا از این نوع حکومت‌ها در جهان امروز کم داریم؟! البته این نقیصه صرفا مربوط به سازه دموکراسی نیست و

بسیار مشاهده می‌شود که برداشت‌ها و تفسیرهای مختلف از سازه‌های اجتماعی، لطمات فراوانی بر جوامع بشیرت وارد نموده است. از نگاه نویسنده این سطور، موجودیتی با نام جهان سوم و عقب مانده، یقیناً بر ایند تفسیرهای نادرست در جوامع مذکور است. تفسیرهایی که از نگرش و فرهنگ ناسالم اجتماعی برخاسته می‌گردند.

اینک در این حالت، آیا جهالت اجتماعی و سپارش انتخاب حکمران به توده‌ها، اساسی‌ترین نقص در جوهره دموکراسی نیست؟! این نقیصه هم بدان سبب است که می‌دانیم توده‌ها فهم انتخاب درست در حوزه‌های مدیریت جامعه را ندارند و مطمئناً انتخاب آنان، اصلاً نمی‌تواند انتخاب اصلح باشد. زیرا که توده‌های مردمی فهمی در حد عوامانه و تحلیلی در اندازه عامیانه دارند. حال آنکه حوزه مدیریت جامعه داناگرایی است. مردم عوام با احساس و هیجان دست به انتخاب و تصمیم می‌زنند. حال آنکه مدیریت حوزه عقلانیت است. پس چگونه توده‌های عام و احساس‌گرا توانش انتخاب فرد دانا برای مدیریت عقلایی را دارا می‌باشند؟! این عدم توانمندی توده‌ها در انتخاب اصلح، جلوه‌های ناخوشایند و حتی در بعضی موارد فجایع تلخی را در تاریخ برجا گذاشته است. نمونه بارز دموکراسی توده‌گری را در وضعیت آلمان هیتلری ملاحظه می‌کنیم. جریانی که بواسطه آن یکی از بزرگترین جانیان بشری در فرایندی دموکراتیک و با رای مردم به حکومت رسید. هیتلر با برانگیختن احساسات میهنی و شعارهای ضد یهودی و بیگانه ستیزی، سوار بر احساسات عوامانه توده‌های آلمانی گردید و رهبری حزب نازی آلمان و رهبری آلمان را در دست گرفت. در همین راستا و در پیگیری امیال پلید خود، ضمن تحمیل بدترین شرایط برای مردم آلمان و کشتار وحشیانه یهودیان، موجب نابودی آلمان عظیم شد. رفتارهای حماقت‌انگیز و تمامیت خواهانه هیتلر سبب شد تا در پایان جنگ دوم جهانی سرزمین ژرمنها توسط متفقین اشغال و آلمان به دو بخش تقسیم گردد. برخی می‌گویند دموکراسی ذاتاً خوب است و زمانی منحرف می‌شود که از اصول خود خارج شود. مثلاً با آنکه هیتلر در فضای دموکراسی و با رای مردم آمد. ولی زمانی که رایشس‌تاگ (پارلمان) را بست. به سمت دیکتاتوری و خروج از دموکراسی رفت.

پس مشاهده می‌کنیم «دموکراسی توده‌گری» یک جریان رایج و مرسوم در جهان بشری است. جریانی که طی آن هر فرد می‌تواند با ابزار تبلیغات و فریب و با سوار شدن بر موج احساسات مردمی و هیجان‌ات اجتماعی، طی فرایند انتخابات جعلی و رای‌گیری عمومی عوامانه به آسانی بر کرسی صدارت رهبری یا حاکمیت یک کشور دست یابد. بنابراین دموکراسی توده‌گری دستاویزی برای افراد و گروه‌های زیاده طلب و انحصارجو می‌باشد که با حيله و مکر بر مقام و مسند می‌نشینند. توماس هابز فیلسوف انگلیسی



دموکراسی [واقعی] را اجرا شدنی ندانسته زیرا که مردم با وعده فریفته می‌شوند. براین اساس می‌توان بیان داشت که دموکراسی توده‌گری، بازی جاهلانه با بازیگری جاهلان است. نوعی بازی با دموکراسی که هیچ عقلانیتی در پس آن نیست و هدفی با عنوان رهایی بخشی واقعی و اصلاح حقیقی در جامعه رخ نمی‌دهد. عموماً تحركات شورشگری، انقلاب‌ها و نهضت‌هایی با نام آزادیبخش یا رهایی از چنگال...؟! چنین سرشتی دارند و بر موج هیجان‌ات توده‌ها صورت می‌پذیرند. چراکه جریان‌های فوری و سریع همچون انقلاب و آشوب و قیام در جوامع، یقیناً ماهیت هیجانی و بدون تفکر دارند. و به همین جهت است که معمولاً تحركات انقلابی و نهضت‌ها به بن بست می‌رسند و چون تقریباً بدون برنامه بوده‌اند، به انحراف گرایش می‌یابند و از مسیر پیش‌بینی شده خارج گردیده و خود به مسئله و عارضه مبدل می‌شوند.

امروز می‌دانیم که رفتارهای انحصارطلبانه مستبدان در جوامع جهان‌سومی، اثرات ناگوار بسیاری برجای گذاشته و آدمیان موجود در کشورهای عقب‌گرا و جامانده از تمدن پیشرو، مبتلا به مشکلات و مصایب زیادی می‌باشند. مثلاً همین واژه دموکراسی در خیلی از کشورهای استبدادخیز و نزد حاکمان اقتدارگرا و تمامیت‌خواه در عصر معاصر نیز با خلط مفاهیمی چون مصلحت و محذوریت‌های داخلی، مورد نارواگری قرار گرفته و از واقعیت اصیل خود خارج گشته است. درواقع در این حالت دموکراسی زاویه انحرافی پیدا کرده و با توجیحات نادرست و جاه‌طلبانه، در خدمت منشهای دیکتاتوری و استبدادی قرار می‌گیرد. پس بی دلیل نیست که کانت دموکراسی را بدترین نوع دیکتاتوری می‌خواند. با این وضعیت آیا بهتر نیست که این فراگردها را نه دموکراسی، بلکه «شبه دموکراسی» بنامیم؟!

### دیکتاتوری اکثریت (عارضه جامعه)

با آنکه شالوده دموکراسی را حکومت مردم می‌نامند. ولی در اصل، حکومت مردم اکثریت بر مردم اقلیت می‌باشد. بدین نحو است که نام دیگر دموکراسی را حکومت عدد می‌شمارند. نوعی از حکومت که طی مکانیسمی ویژه، پیوسته اکثریتی با دستیابی به مبانی قدرت سیاسی و با انتخاب فرمانروای مور نظر خود، فراگرد مهندسی حکومت را در اختیار می‌گیرند. منظور از مهندسی حکومت بدین معناست که هرچند تمامی افراد اکثریت نمی‌توانند بطور فیزیکی بر مسند حاکمیت قرار گیرند. ولی مطمئناً تمایلات و تصورات آنان است که جهت و شیوه حکمرانی را مشخص می‌نماید. این است که کارل پوپر دموکراسی را نه حکومت اکثریت، بلکه ترجیح اکثریت می‌داند. حکومتی که اگر مبتنی بر دموکراسی واقعی باشد، پس هرچند تثبیت اکثریت بر کرسی حکمرانی جامعه نیز عملی گردد.

ولی اقلیت جامعه، تحت سلطه و ستم اکثریت نیستند. دموکراسی فضایی است که دو قطب اکثریت و اقلیت، در چارچوب اصول منصفانه و مبانی انسانی، در یک همگرایی و همگامی هدفمند به جامعه سالم و پدram سیر می‌کنند. اما همانطور که در بخش دموکراسی توده‌گری یکی از عمده عارضه‌های مترتب بر دموکراسی، نقش توده‌های عوام در تعیین خط سیر جامعه (چه مستقیم و چه غیرمستقیم) و دخالت موثر در مقدرات زیست اجتماعی خودشان ذکر شد. در وجهی دیگر بنظر می‌رسد این اکثریت غالب و مسلط بر امور جامعه، قوه دیکتاتوری و خودکامگی برای بازکردن چتر انحصار بر جامعه و منابع جامعه را دارا است. اکثریتی که به جهت در اختیار داشتن مبانی قدرت، نهادهای حکومتی، ادوات نظامی و تمامی منابع مالی و فیزیکی و انسانی، می‌تواند امیال و نظرات خود را بر جامعه و مردم دیکته کند. به واقع این اکثریت از پتانسیل پراکنش سلطه خود بر تمامی امور زندگی و فعل و انفعالات جامعه و مردم برخوردار است. اما در این حالت مهم چند پرسش است.

۱. آیا این اکثریت اراده و میل ذاتی برای چیره شدن کاذب و مستبدانه دارد؟

۲. مکانیسم نظارت، کنترل و اعتراض بر حاکمان اکثریتی چگونه است؟

۳. اگر اکثریت اراده بر استیلای غیرعرفی نمود، راهکار مقابله و برکناری حاکمان خطاکار چگونه است؟

۴. نقش و جایگاه اقلیت در جامعه به چه صورتی است و سازوکار جابجایی آنان چگونه می‌باشد؟

اگرچه محتوی مقاله تاکید بر این نکته دارد که دموکراسی الگوی حکومتی سالم نمایی جامعه و همچنین جانمایی شایستگان بر جامعه را تعقیب می‌کند. اما انحراف دموکراسی و بازی با دموکراسی، مولفه‌هایی غیرقابل اجتناب و ناگزیر هستند. و چه بسا زیاد دیده‌ایم که کشورها و حکومت‌هایی با توسل به اصول دموکراسی و استناد به مبانی نظری و عملی دموکراسی، فضای ضد مردمی در جامعه ایجاد کرده و دموکراسی واقعی را به شبه دموکراسی یا دیکتاتوری مطلق مبدل می‌نمایند. ولی نکته قابل توجه آنست که هیچ دیکتاتور و حکومت مستبدانه و خودکامه به رفتارهای ضد اجتماعی خود اقرار نمی‌کنند و رفتارهای نادرست و زشت خویش را دموکرات مآبانه و مردم سالارانه جلوه می‌نمایند. غالب دیکتاتوری‌ها در دنیا همین ادعا را دارند. مثلاً رژیم شوروی سابق با طرح حکومت پرولتاریا (حکومت کارگران و ضعفا) دقیقاً ادعای حکومت طبقه ضعیف در جامعه را داشت. لذا تاریخ شاهد است که طیف بلشویک‌ها (اکثریت) در حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه با انقلاب سال ۱۹۱۷م. بر علیه حکومت تزاری روسیه، حکومت شوراهای را تثبیت و طیف منشویک‌ها (اقلیت) را سرکوب و برای همیشه از صحنه قدرت پاک نمود. این رخداد تاریخی یک سازه از دیکتاتوری اکثریت بر اقلیت در اتحاد جماهیر شوروی سابق بود.

البته ناگفته نماند که به استثنای دو عارضه بالا، آفات دیگری بر دموکراسی وضع شده و بسیاری صاحب نظران و اندیشمندانی که انتقادهای مستدل و محکمی بر دموکراسی وارد نموده‌اند. اما دراصل اهم این انتقادهای مخالفان با دموکراسی با مفاهیم و کلیت دموکراسی نیست. بلکه بیشتر شامل اسلوب و رویه‌های عملیاتی و نیز شیوه‌های اجرایی دموکراسی می‌باشند. درعین حال باید دانست که این ارزیابی‌ها و نقادی‌ها درباب دموکراسی عموماً موردی (رخدادی در زمان و مکان معین) بوده و در هر اقلیم جغرافیایی و یا هر فرهنگ اجتماعی تفاوت ماهوی دارند. به همین جهت است که به علت کثرت و دسترسی آسان به آنها، از ذکر موارد دیگر خودداری می‌شود.

### همپوشانی دموکراسی با مدیریت اجتماعی<sup>۳</sup>

آنچه بر مبنای تعریف دموکراسی و برنامه‌های کاربردی آن می‌فهمیم، دموکراسی نوعی مکانیسم حکمرانی یا بهتر است گفته شود، نوعی مکانیسم تعیین حکمران برای کشورها و جوامع است. این مکانیسم حکومتی با اصالتی انسان محور، مبانی حکمرانی و سیاست‌سازی کشوری را به صورت‌های متفاوت در اختیار مردم می‌گذارد. که ما آن را اقسام دموکراسی می‌نامیم. دموکراسی ذاتاً با ایجاد فضایی آزاد و بدون فشار و سانسور در جامعه، مساوات اجتماعی را جهت قرارگیری تمامی گونه‌های نگرشی مردمی با نمایندگی برگزیدگان آنان بر رژیم حاکمیت سیاسی با نحوی یکسان و مشابه فراهم می‌نماید. اما جوهر دموکراسی به تنهایی ظرفیت آمایش بسترهای جامعه برای تثبیت انسان مداری اجتماعی و تعبیه نهادهای جامعه در همسویی با پایش حاکمیت مستمر شایستگان را نداشته و پیوسته هستند کسانی که در سرزمین‌های استبدادزده با توسل به سازوکارهای فشار و وحشت و ایجاد خلل در مکانیسم دموکراسی، دیکته‌گری، پراکنش استبداد و خودکامگی را بر جامعه تحمیل می‌کنند.

این مقوله نیز بدان جهات است که سازه دموکراسی واحد، اختصاصاً مکانیسم انتخاب و شیوه حکمرانی را تعیین می‌کند و شوربختانه اصلاً به عنصرشناختی جامعه و فضای زیرساختی جامعه توجهی ندارد. حال آنکه تا یک جامعه و کشور آمادگی زیرساختی برای پذیرش نمایه‌های دموکراسی را نداشته باشد. بدون شک متن جامعه هم دموکراسی را برنتابیده و با وضع قوانین و هنجارهای ضد دموکراسی (ضداجتماعی و ضدانسانی) از ناحیه خرافه پرستان و مستبدین جزم اندیش، دموکراسی در یک بازی زشت به دیکتاتوری و استبداد جدید منتج می‌نماید. ویل دورانت می‌گوید: «مردمی که در جهل و خرافات دست و پا می‌زنند، آمادگی پذیرش دموکراسی را ندارند». زیرا تا فرهنگ ملی و جو جامعه دموکرات منش (مردم محور) نباشد و جامعه در سیر اصولی و بدیهی قرار نگیرد،

---

۳ - «مدیریت اجتماعی» همان الگوی نوین برای مدیریت جامعه است که تئوری آن توسط نویسنده این مقاله تکوین یافته است.

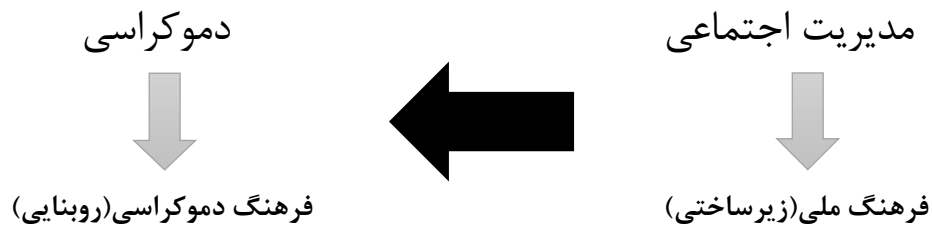
به هیچ روی دموکراسی با مفاهیم از پیش تعیین شده و راستین خود بر جامعه نمی‌نشیند. از این دست رخدادها و جوامع منحرف، بسیار در جهان داریم. جوامعی که تحت فشار و حيله تاریک‌اندیشان و زشت‌صفتان، در تاریکی تاریخی بر سیر خطا و گمراهی گام برمی‌دارند و جامعه خود را در واماندگی و بیچارگی گرفتار نموده‌اند. و متأسفانه هرچه با دیکتاتوران و مستبدین وقت مبارزه می‌گردد و جنبشهای آزادیبخش و نهضت‌های رهایی بر جامعه ریخته می‌گردد. اما جامعه دگرش بنیادی نمی‌یابد و در تغییری موضعی و موقتی، باز دیکتاتور دیگری و با سبک جدیدی حلول می‌کند. در این حالت ضمن اینکه مسجل است دموکراسی با مفاهیم اصیل خود بر جامعه منطبق نمی‌گردد، بلکه الگوهای شبه دموکراسی با روشی دیگر، بازهم جامعه را در بند می‌کشند. بدین روی گمان آنست که دموکراسی فحوی و محتوی آزادگری و نونگاری را در هویت درونی خود ندارد و هر جامعه نخست تکلیف دارد تا فضای زیرساختی را آماده کند و سپس به روش دموکراسی روی آورد. براین لحاظ پرمسلم می‌باشد که برای آمایش جامعه و پذیرش دموکراسی، جامعه و مردم به «پیش نیازها» احتیاج دارند. پیش نیازهایی که فضای کلان جامعه (منظور فرهنگ ملی و ذهن مردم) را به ترتیبی تنظیم و فعال نماید که امکان بازتولید دیکتاتوری و استبداد و یا کلا اقتدارگرایی در جامعه فراهم نباشد. بدان معنا که تشکیلات سیستمی جامعه چنان ساختارریزی شوند که با وجود پخش آزاد اطلاعات و اخبار و ریزش دانش و آگاهی لازم و سودمند در جامعه، افراد و گروه‌های خودکامه دیگر فضایی برای مانور نداشته باشند و فضای روشن و خردمند جامعه، پذیرای بداندیشی، خرافات، کوته فکری و تبهکاران اجتماعی نباشد و جو جامعه برای فسق و فجور و فساد ابعادی از طرف بدخواهان باز و ایمن نباشد.

این پیش نیاز برای ایجاد فضای امن و ایمن برای مردم در جامعه، با ریزش روشنگری و دانش مفید و ایجاد فضای فرهنگی نوگرا در جامعه میسر می‌گردد. یعنی مدیریتی را در جامعه ایجاد کنیم تا ضمن مقابله با ورود و زایش بدی و زشتی، با طراحی یک سیستم زنده و پویا در اداره جامعه، فضای مطلوب را برای رویش نو فکری و نودانشی و رفتارهای عملی بهینه آماده کند. مفهوم سخن فوق اینست که هر جامعه در درجه نخست باید زیرساخت فرهنگی مناسبی را بنا نماید و سپس به روش‌های نوسازی اجتماعی بمانند برپایی دموکراسی روی آورد. با این نحو برای آنکه زیرساخت جامعوی و فرهنگی یک جامعه به درستی طراحی گردد و ضروریات انسان و جامعه در یک همپوشانی عمقی و عقلانی با شرح پیش نیازها و رسیدن به حصول نتیجه دلخواه آرایه گردد. این فرایند را در ده شرط و اصل معرفی می‌نماید:

---

۴- البته شاید ذهن خواننده با این مطالب کمی مغشوش گردد و چرخه‌ای باطل را مشاهده کند. در این تشویش ذهنی فرضاً مدیریت و دموکراسی هم‌تا تصور شوند و پیش نیاز مدیریت برای دموکراسی فهم یا قبول نگردد. ولی خاطر نشان می‌گردد که منظور از مدیریت در این بخش، ایجاد فضایی باز برای تزریق و جانمایی نمادهای درست و وزین در جامعه است.

- ۱- نوانگاری به زندگی و هستی (آفرینش)
- ۲- نونگرشی به زیست و اجتماع زیستی (جامعه)
- ۳- ابتکار عملگرایی سودمند و نتیجه بخش در کلیه نمایه‌های زندگی
- ۴- درک مفاهیم نیازمندیهای اساسی - غریزی آدمی
- ۵- شناخت و تدوین الگوها و الزامات جامعه عمل گرا و پیشرو
- ۶- انسان و جامعه او، دو پارامتر الزامی بریکدیگر هستند و باید بر هم سازگار شوند
- ۷- مدیریت اجتماعی، الگویی در راستای پیوند نیازهای انسانی و الزامات جامعه است
- ۸- مدیریت اجتماعی زاینده و تکوین گر یک فرهنگ زیستی پویا و پایدار برای انسان و جامعه انسانی است
- ۹- با وجود چینش و پردازش مدیریت اجتماعی و نوانگاری به انسان و جامعه است که الگوی دموکراسی واقعی و اصولی بر جامعه جای می‌گیرد
- ۱۰- یعنی تا هنگامی که انسان و جامعه انسانی با مفاهیم طبیعی خود به تثبیت جوهری نرسند. مطلقا امکان طراحی دموکراسی و فرهنگ دموکراسی با مفاهیم توجه به انتخاب و تصمیم انسان‌ها میسر نخواهد شد



«رابطه بین مدیریت اجتماعی و دموکراسی»

برای نمایش یک شاهد گویا باید پذیرفت جامعه ایران مبتلا به بیماری مهلک واماندگی اجتماعی است. این سرزمین به جهت نداشتن الگوی زیستی ساختارمند و شناسه فرهنگی پایدار و زنده، پیوسته با تغییر نظام سیاسی روبروست. اما شوربختانه با هر تغییر، انقلاب و یا شورش در جامعه و دگرش حکمران، بازهم در دور باطل بازگشت به فضای اقتدارگرا، اسیر می‌باشد. چنانچه تاریخ همین سیصد سال اخیر ایران را به مطالعه واگذاریم. به خوبی واضح است که دلیل اسارت و عدم تحول بنیادی در جامعه ایران و بازگشت به نظام اقتداری در هر دوره، فقط مبتنی به نبود نگاه و فرهنگ آزاداندیشی و آزادمنشی و ابزار روشنگری واقعی برای تغییر جوهری فرهنگ رفتاری و اخلاقی جامعه ایران است. زیرا که در هیچ دوره‌ای نهادهای دانش و پژوهش به تولید دانش سودمند در جامعه عمل نمی‌کنند و پیوسته ضمن درگیر بودن در فعل و انفعالات روزمره بی حاصل و بیجا، عایدی بدرخوری برای ایران و ایرانی اتفاق نمی‌افتد. آیا غیر از اینست که ایران زمین از رفتارهای غیرمردن و عبث رنج می‌برد؟! و به واقع آیا این رفتارهای

بیهوده و نادرست اجتماعی در ایران، یقیناً ناشی از فرهنگ زیستی ناسالم و غیرطبیعی در ایران نمی‌باشد؟ فرهنگی که به نگرشی سازنده در جامعه منتج نشده و نوین اندیشی را در جامعه پراکنده نمی‌سازد.

به همین روی است که جامعه ایران به خیزش و جهش واقعی برای نوشدن نمی‌گراید و همیشه در معضلات و مشکلات چرخشی و همیشگی مشغول هست. پیش نیاز نیز، سازه‌ای با نام و مفهوم مدیریت نوین اجتماعی برای بسیج و هدایت تمامی عناصر جامعه در جهت دموکراسی اصیل است. نقیصه یا کمبودی که قرن‌هاست بر این جامعه نمی‌تابد و از رویش بلندی و خیزش اجتماعی ایران جلوگیری می‌کند.؟! نوعی مدیریت که با تمسک به نگرشی سازنده و فارغ از کهنه پرستی، ضمن شناخت و درک مناسب و درست از آدمی و جامعه، دموکراسی واقعی و سودمند را در راستای یک جامعه آرمانی و بالنده مدیریت نماید. از این جهت مشخص است که باید نخست از چیستی انسان و جامعه، شناخت و تشخیص درستی بدست آورد. تا با دستیابی به فرهنگ عمل‌گرای تحول‌ساز در ذهن، سپس با دستگیری از سازه‌های راه‌کردی موجه و مناسب، اجتماعی وزین و آراسته را پیاده نمود. یعنی در مرتبه اول باید نگاه نوگرا در فرهنگ ملی ایجاد نمود و آنگاه به نوسازی بسترهای جامعه امید بست. زیرا تا زمانی که نگاه به گذشته باشد و نگرش فرهنگ اجتماعی از نمایه‌های کهنه پرستی برخاسته گردد، نباید شکی داشت که امکان نوسازی اجتماعی مطلقاً مقدور نخواهد گردید. نگاه کهنه و فرسوده، سازه‌های پوسیده و ارتجاعی سازد و نگاه نوگرایانه به هستی و زندگی، بیگمان سازه‌های نوسازانه و نوبرانه آفرینش نماید. این تناسب اصلی بدیهی و طبیعی است و عبور از آن و زیرپا گذاشتنش ناممکن می‌باشد.

## تبیین نقش مردم در جامعه

بنابر تئوری ابراهم لیکلن و دیگر اندیشمندان جهانی، دموکراسی حکومت مردم است. دموکراسی اسبابی برای مردم و اجرای آن نیز بوسیله مردم است. «برای مردم» یعنی همه امور صرفاً در جهت منافع مردمی صورت پذیرد. ازسویی شاید بطور کلی مفهوم این تعریف عاری از ابهام به نظر آید. اما اندیشه تاریخی دموکراسی پیچیده و حاکی از دریافت‌های متضاد است. در این تعریف واژه مردم سه بار به کار گرفته شده است (حکومت مردم، برای مردم، بوسیله مردم). ولی در واقع مردم چه کسانی هستند؟ استنباط از کلمه مردم در ادوار تاریخ با تطور و تغییر همراه بوده است. در یونان بردگان و زنان و بیگانگان مردم محسوب نمی‌شدند. در قانون اساسی ۱۷۹۱م. فرانسه حق رای به افرادی که میزان معینی مالیات می‌پرداختند تعلق داشت. در کشورهای اروپایی تا اواخر قرن نوزدهم زنان جزء مردم نبودند و حق رأی نداشتند. در بعضی از دموکراسی‌ها بی‌سوادان از رای دادن محروم بودند.

با توصیف فوق هرچند مفهوم واژه مردم در زمان حاضر تفاوت اساسی با روزگاران پیشین پیدا کرده و در روزگار معاصر سازه مردم وضوح نابی پیدا کرده و عنصر مردم شامل تمامی افراد ساکن در یک سرزمین محسوب می‌شود. اما این بار و در زمان کنونی نقش مردم در جامعه مورد تردید و خدشه قرار گرفته است. یعنی اگر در دوران قدیم زنان و کودکان و بردگان، از جامعه مردمان اثرگذار در جامعه جدا می‌شدند و عنصر زاید شمرده می‌گردیدند. ولی در دوران معاصر با تعبیه شدن مفاهیم اصول انسانی و حقوق بشر و همچنین پدیداری علوم انسان‌شناختی و جامعه‌شناسی، دیگر نمی‌توان عده‌ای را با نام برده یا زن و غیره از حقوق اجتماعی - مدنی محروم نمود. بلکه ناقضین حقوق انسانی و باورمندان ضد بشری (آنانی که در همیشه تاریخ ضد مقام انسانی بوده‌اند و پیوسته در فکر انحصار جامعه بر طبق میل و باور شریر خود می‌باشند) روی به صدمه و شبهه به «نقش اجتماعی انسان» در دنیای امروز زده‌اند. منظور آنست چنانچه در قدیم «موجودیت و نقش فردی آدمی و بشریت» مورد هجوم و گزند قرار می‌گرفت. اما امروز بر «نقش اجتماعی انسان» حمله شده تا با خدشه بر چیستی او، مشارکت و نظر او از جامعه زدوده شود. و مقدر آنست که نقش انسان‌ها را در جامعه منحرف یا تخریب نمایند. بدین سبب برخلاف گذشته که «هویت کیستی یا جایگاه اجتماعی فرد» در سیل قرار داشت. اینک «هویت چیستی یا نقش اجتماعی انسان» در سیل گذاشته شده است. در این وضعیت نوع اندیشه، باور اعتقادی - دینی، رنگ پوست و وابستگی اقلیمی (خارج از جامعه هدف) را معیار تبعیض و جداسازی طبقاتی در جامعه قرار داده‌اند.

ذکر عنوان «فرد یا آدمی» در روزگاران قدیم و عنوان «انسان» در زمان حاضر در فرازهای بالاتر، مبین تحول هویتی آدمی به انسان شدن در طول تاریخ بشریت است. آدمیت به انسانیت مفهوم دگرش هویتی از آدم کم عقل و کم هوش (در ده‌ها هزار سال پیش) تا به انسان فهیم و عاقل و کامل (در زمان حاضر) نشانه افزایش ماهیتی و کاربری هوشمندی و عقل از آدم به انسان می‌باشد. منظور از این کلام بدین صورت است که اصولاً و عموماً فرد آدمی در دوران گذشته هیچ نقش اجتماعی دربر نداشت و فرد عامی مطلقاً از ارزش اجتماعی تهی بود. لذا مشخصاً افراد معمولی در جوامع نقش ابزار در دست حکام و طبقات بالا حساب می‌شدند و وسیله بازی بودند. ولی اینک و در عصر انسان‌گرایی که انسان منزلت خاصی پیدا کرده و محور جامعه نامیده می‌گردد. دیگر انسان ابزار نیست و خودش بازیگر اجتماعی می‌باشد. بدین روی از جانب باطل اندیشان و صاحبان افکار یاوه و اوهام که انسان را تهی مغز تصور می‌کنند و همیشه در خیال و خرافات بسر می‌برند، نقش واقعی انسان در جامعه و جوهره چیستی انسان معاصر مورد تشکیک و خدشه قرار گرفته و چیستی مردم به پرسشی بدون پاسخ تبدیل شده است. اقدامی که نقش انسان فهیم (به ویژه مخالفین استبداد) را در جامعه کم‌رنگ یا بیرنگ نماید.

اینک در الگوی دموکراسی (مبحث مورد نظر در این نوشته) واقعا جوهره وجودی مردم چیست؟ مردم معرف چه نقشی هستند؟ آیا انسان دوره معاصر ابزار است یا عامل؟ یعنی انسان اجتماعی ابزار بازی در دست حاکمان اقتدارگراست یا اینکه جامعه از آن اوست و اوست که بر جامعه اثر می‌گذارد؟ آیا حاکم زورگو می‌تواند عده‌ای را به جهت «مخالف من» از سر راه بردارد؟! یا اینکه آیا اصالتا همه مردم لیاقت انتخاب‌گری در حالات و سبک‌های مختلف دموکراسی را دارند و می‌توانند در تصمیمات اجتماعی حضور یابند؟!

## سیر دموکراسی انسان محور به نیکبختی اجتماعی

مدیریت اجتماعی<sup>۵</sup> با مفاهیم مورد نظر نویسنده، الگویی انباشته از کنش‌ها، نقش‌ها، مناسبات و فعل و انفعالات درونی برای هدایت جامعه است. در این فضا و هدف، همه مردم بعنوان تشکیل دهنده جامعه، دخالت در حد شایستگی خود را دارند. اما جامعه فضایی است که ملک اجتماعی مردم تلقی شده و مردم اصالت دارند که در این فضا به خوبی و راحتی زندگی کنند. بنابراین دموکراسی، روشی از حکمرانی است که می‌تواند در چارچوب مدیریت اجتماعی مدرن، هم نیازهای انسان اجتماعی را تامین کند و هم اینکه مناسبات و ضروریات جامعه را به درستی آذین و مرتب سازد. اگر مفاهیم و مبانی مورد نظر نویسنده در فحوای مدیریت اجتماعی نوین بر درک نیازهای فطری- غریزی انسانی تکیه دارد و تاکید دارد مکانیسم کاربستی و مقرراتی جامعه باید بصورتی ریخته گردند که نیازهای آدمی را پوشش دهند. پس دموکراسی نیز باید طوری طراحی و تبیین گردد که بتواند در راستای مدیریت اجتماعی نوگرا، روش‌ها و سازوکارهای نوینی را برای نوسازی جامعه ارائه نماید. سبک و سیاقی که بر نیازهای غریزی و ذاتی آدمی صحنه گذارد و کارسازی و کاربری قوانین و مقررات یا همان الزامات جامعه را در راستای برآورده شدن نیازهای فرد فرد جامعه آراسته نماید. این سازوکارها و کاربست‌های اجتماعی می‌باید بصورتی طراحی گردند که ضمن تایید نیازهای فردی جامعه و احترام به حرمت شخصی انسان‌ها، ساختار جامعه را چنان منسجم، متوازن و متعادل تثبیت نماید که هیچ خللی به ماهیت جامعه و زیست اجتماعی وارد نگردد. این سازه مورد نظر بر اصولی استوار می‌باشد که با حفظ وزانت و استحکام ساختار جامعه، حقوق فردی تمامی انسان‌های موجود در جامعه را بطور مساوی و همسان صیانت و حراست نماید.

برطبق این اصول در فحوای کاربری دموکراسی در چارچوب الگوی مدیریت اجتماعی، شیوه کاربری مدیریت جامعه اصلی قابل توجه و بسیار مهم تلقی می‌شود. مدیریت اجتماعی سازه‌ای است که جامعه را بر رفع و طراحی نیازهای

---

۵- مدیریت اجتماعی سازه‌ای است که توسط نویسنده تبیین و طراحی شده و می‌توان برای آشنا شدن با مفاهیم و مبانی آن به آثار و تالیفات نویسنده مراجعه کرد.



آدمی و الزامات جامعه‌ی سیر می‌دهد. لذا ضمن اینکه فرهنگ اجتماعی را دگرگون می‌سازد و جامعه را به نوین‌ها هدایت می‌کند. بلکه مدیریت اجتماعی بر این موضوع نظر دارد که انسان باید به واقع انسان گردد؛ تا آنکه بتواند جامعه را به درستی به جامعه درستین تبدیل نماید. در این راستا انسان اجتماعی باید به چنان روشنگری و فهم تحلیلی رسد که بتواند در یک سیستم جامعه‌ی متعادل و منظم، نمایندگان کاردان و فهیم خود را بدرستی شناسایی کرده و و برپایه سازوکارهای دموکراسی، بر کرسی نهادهای دولت حکمران قرار دهد. لذا اذعان دارد که هدف کلان یک جامعه، فضایی با محتوی آزادی، روشنگری، دانایی، نظم، نظام، شادابی و در یک کلام نیکبختی و پدram می‌باشد. جامعه‌ای که مردم راضی باشند و مدیران فهیم و هوشمند بر جامعه حکمرانی نمایند. مدیریت اجتماعی بر این نکته تاکید دارد که مدیر اجتماعی باید و لازم است از «فهم چیستی جامعه و زندگی» به درستی آگاه باشد و بواسطه دانایی اندیشه، ذهن خلاق و رفتارهای عاقلانه و موجه در راستی آزمایی حل مسائل و رفع مشکلات کوشا و مبتکر باشد. در اینصورت جامعه بدرستی و نیکو راهبری و هدایت می‌گردد.

بنابراین در این موازات دموکراسی مستقیم و مشارکت مستقیم مردم (یا حاکمیت مستقیم و بدون واسطه مردم) در گرداندگی جامعه، مطلقا مقبولیت ندارد. و جامعه باید بصورت دموکراسی غیرمستقیم و با برگزیدگی نخبگان کاربرد و دانا اداره شود. اگر دموکراسی توده‌گری عارضه است و تبعات بدی بجا گذاشته، ولی دموکراسی در چارچوب مدیریت اجتماعی، مدیریت نخبگان و دانایان و با مشارکت مردم در بزنگاه‌های لازم را معنا می‌دهد. دموکراسی زمانی مفهوم واقعی مردم محوری می‌گیرد که جامعه روشن باشد و مردم بدانند که انتخاب چیست و در انتخاب فهیمان و کاربلدان خطا نکنند. به واقع مدیریت اجتماعی همین خط را دنبال می‌کند تا فرهنگ جامعه را بصورتی وزین و با تمامی ظرفیت که در کثرت فرد و اندیشه متکثر رقم می‌خورد تنظیم و رهبری نماید. لذا در این فضا قاطبه فهمیده همیشه بر نفهم‌ها غلبه خواهند داشت و ارادل و اوباش مورد نظر افلاطون از گردونه خارج می‌گردند. بدین لحاظ مشخص است دموکراسی در همپوشانی با مدیریت اجتماعی کارآمد، صرفا یک روش یا یک سیستم یا جریان سیاسی برای تامین گفتمان حکومت مردم بر مردم نیست. بلکه دموکراسی پارادایم پذیرش حق انسانیت در جامعه سالم است. که حق انسان را قبول کنیم و او را تابع الزامات جامعه قرار دهیم. درپس مفاهیم عقلایی و در جوهره دموکراسی راستین، دموکراسی فقط و فقط انتخاب توسط مردم (اصل حکومت مردم بر مردم با اختیار و انتخاب خود مردم) و براساس نیازهای خود و بر اساس الزامات جامعه نیست؛ دموکراسی صرفا پیگیری اصل برابری انسان‌ها نیست؛ ایجاد فضای آزادی نیست؛ انسان‌گرایی صرف نیست؛ قانون و مقررات وزین و مفید نیست؛ حکومت اکثریت بر اقلیت نیست؛ انتخاب نمایندگان حاذق و کاردان نیست؛ مشارکت همگانی نیست؛ تفکیک قوا نیست؛ مطلقا تئوکراسی یا حاکمیت دین و حاکم دینی نیست. بلکه دموکراسی همه آنچه بیان شد، هست. و اضافه

آنکه دموکراسی معنای برپایی حکومتی برای رضایت و رفاه و آسایش و آرامش مردم را می‌دهد. یک پارادایم و برنامه برای ساختن جامعه آباد و سعادت‌مند است. یک شیوه عقلایی برای سنجش نیازهای مردم و تعیین آنها در قالب جامعه نیکبخت است. حق همدیگر را ضایع نکنند و حق فردی نیز ضایع نشود. برای مبناست که جان دیویی دموکراسی را نه هدف بلکه وسیله‌ای برای تحول منش آدمی می‌شمارد و می‌گوید: «دموکراسی بسی گسترده‌تر از یک شکل سیاسی و یک روش حکومتی است. دموکراسی چنان که بارها گفته می‌شود، همانا گونه‌ای روش زندگانی فردی و اجتماعی است». جیمز مدیسون چهارمین رییس جمهور آمریکا و از نویسندگان قانون اساسی آمریکا می‌گوید: «اگر انسان‌ها فرشته بودند، نیاز به وجود هیچ دولتی نبود. اگر فرشتگان بر انسان‌ها حکومت می‌کردند به کنترل داخلی و خارجی نیازی نبود». اما با توجه به استدلال عقلانی می‌دانیم که انسان تنها مالک هر جامعه و کشور در جهان است و اوست که باید زندگی کند و زندگی خود را راهنمایی و راهبری نماید. دموکراسی بهترین روش برای حکومت است و مدیریت اجتماعی الگوی بهینه با مبنای مفید برای راهبری و تنظیم حوزه بشری و زندگی انسانی است. مدیریت اجتماعی در لوای دموکراسی، الگوی پیشرانی هر جامعه و از جمله جامعه ایران است و پیشتازی و پیشرفت اجتماعی را برای هر فرد و هر جامعه تضمین می‌نماید.